

ادامه مبحث دوم: مسأله ضد

بیان شد که این مبحث نیز ذیل چند مطلب پی گیری می شود. مطلب اول یعنی پیشینه تاریخی، مطلب دوم یعنی تحریر محلّ نزاع و مطلب سوم یعنی اصولی بودن مسأله گذشت و به این نتیجه رسیدیم که این مسأله، اصولی بوده و پیشینه ای بسیار کهن دارد و همچنین بیان شد که محلّ نزاع در ما نحن فیه این است که آیا «صدور امری از مولای حکیم و تعلق دادن آن به یک شیء می تواند منفک از صدور نهی مولی از ضدّ این مأمور به باشد یا خیر؟».

در ادامه به بیان مطلب چهارم یعنی لفظی یا عقلی بودن مسأله و همچنین مطلب پنجم یعنی اقوال در مسأله خواهیم پرداخت.

مطلب چهارم: لفظی یا عقلی بودن مسأله

از مباحث گذشته روشن شد که مرکز اصلی بحث، لا بدیّت و عدم انفکاک صدور امر به شیء نسبت به صدور نهی از ضدّ آن می باشد و عدم انفکاک به لحاظ منشأ های مذکور^۱، به صور مختلفی قابل تصویر می باشد، چه به صورت دلالت مطابقی و چه به صورت دلالت تضمینی که به مقام وضع بازگشت می نمایند و چه به صور دیگر، لکن از آنجا که دلالت امر، تنها بر طلب فعل^۲، نزد بسیاری از متأخرین و معاصرین امری مسلم دانسته شده و بالطبع لا بدیّت و عدم انفکاک عقلی دلالت امر بر طلب فعل از دلالت آن بر طلب ترک ضدّ هم امری قطعی می باشد، لذا بحث را در مورد انفکاک و عدم انفکاک شرعی بین صدور امر به شیء و نهی از ضدّ آن، مطابق با منشأ هایی قرار داده اند که ربطی به دلالت و لفظ نداشته و عقلی می باشند، به همین جهت بحث از ضدّ را به عنوان یک مسأله عقلی مطرح می نمایند.

مطلب پنجم: اقوال در مسأله

از آنجایی که در بین قدماء، تفکیکی بین ضدّ خاصّ و ضدّ عام نشده، لذا اقوالی هم که مطرح می نمایند، از این جهت اطلاق دارد. مهمترین آن اقوال، چند قول می باشد:

قول اول این است که امر به شیء، عین نهی از اضداد خود است، یعنی طلب فعل شیء، عین طلب ترک اضداد آن می باشد؛ این نظریه به قاضی ابوبکر باقلانی نسبت داده شده^۳ و جصاص^۴ و ابن حزم^۵ در کتب اصولی خود، همین نظریه را برگزیده اند.

قول دوم این است که امر به شیء، نه عین نهی از ضدّ آن است و نه مستلزم آن می باشد؛ این نظریه را محقق آمدی به قدمای از مشایخ معتزله مانند قاضی عبد الجبار و ابوهاشم معتزلی نسبت داده^۶ و غزالی^۷ از علمای عامه و مرحوم سیّد مرتضی^۸ از علمای امامیه، همین نظریه را برگزیده اند.

۱- در گذشته بیان شد که بعضی منشأ عدم انفکاک را دلالت مطابقی امر به شیء بر نهی از ضدّ آن، بعضی دیگر دلالت تضمینی، عده ای دلالت التزامی، عده ای دیگر اصل ملازمه و گروهی هم مقدّمیّت اجتناب از ضدّ برای ایجاد مأمور به معرفی کرده اند.

۲- یعنی معنای آن بسیط بوده و برخوردار از معنای ترکیبی طلب فعل به همراه منع از نقیض آن نمی باشد.

۳- آمدی در الاحکام، جلد ۲، صفحه ۱۷۰، پس از بیان این قول می گوید: «و هو قول القاضي ابي بكر في أول اقواله».

۴- الفصول فی الاصول، جلد ۲، صفحه ۱۶۰ و ۱۶۱ و ...

۵- الاحکام، جلد ۳، صفحه ۳۱۴

۶- آمدی در الاحکام، جلد ۲، صفحه ۱۷۱، می گوید: «ذهب القدماء من مشايخ المعتزلة إلى منعه»

۷- المستصفی، جلد ۱، صفحه ۶۵

۸- ایشان در الذریعة الی اصول الشریعة، جلد ۱، صفحه ۸۵ می فرمایند: «فصل في أن الأمر بالشيء ليس بنهي عن ضده لفظا ولا معنى ...».

قول سوم این است که امر به شیء اگر چه لفظاً عین نهی از ضدّ خود نیست ولی به لحاظ معنا، به دلالت تضمّنی یا التزامی و یا عقلی دلالت بر نهی از ضدّ خود دارد؛ این نظریه را نیز آمدی، قول دیگر قاضی ابوبکر باقلانی دانسته^۱ و به بعضی از معتزله مثل ابو الحسین بصری نسبت می دهد^۲.
شیخ مفید «رحمة الله علیه» در تذکره می فرماید: «لیس الامر بالشیء هو بنفسه نهیاً عن ضده و لکنه يدلّ علی النهی عنه بحسب دلالت علی حظره و باستحالة اجتماع الفعل و تركه يقتضی صحّة النهی العقلی عن ضدّ ما امر به». واضح است که کلام ایشان نیز ظهور در همین نظریه دارد.
شیخ طوسی نیز در عده، تمایل به همین نظریه داشته و می فرماید: «و الذی اذهب الیه انّ الامر بالشیء، لیس بنهی عن ضده لفظاً و اما من جهة المعنی، فعلى المذهب الذى اخترناه فى انّ الامر يقتضى الايجاب، و اذا كان صادراً من حکیم دلّ علی وجوب ذلک الشیء، يقتضی ان تكون تركه قبیحاً».

همچنین این قول به جمهور فقهاء نیز نسبت داده شده است، به همین جهت دیده می شود که بزرگوارانی مانند علامه «رحمة الله علیه» در مختلف، فخر المحقّقین «رحمة الله علیه» در ایضاح، شهید «رحمة الله علیه» در بیان و ذکرى، ابن فهد «رحمة الله علیه» در مهذب البارع، محقق ثانی «رحمة الله علیه» در جامع المقاصد، شهید ثانی «رحمة الله علیه» در مسالك و بسیاری دیگر از فقهاء، به طور مکرّر در کتب فقهی خود مدّعی این هستند که «الامر بالشیء يستلزم التّهی عن ضده» که نظر آنها به عدم انفکاک بین امر به شیء و نهی از ضدّ آن یا به دلالت التزامی و یا به دلالت عقلی و پذیرش ملازمه است.

قول چهارم این است که میان امر ایجابی و امر ندبی قائل به تفصیل شده و می گویند امر ایجابی، دلالت بر نهی از اضداد خود می نماید، چون اضداد، مانع از انجام واجب می باشند، ولی امر ندبی، دلالت بر نهی از اضدادش نمی نماید، چون اضداد عمل مستحبّی، یک سری افعال مباح می باشند و مانعی ندارند؛ این نظریه را نیز محقق آمدی به گروهی از معتزله نسبت داده است^۳.

و اما در میان متأخرین از فقهاء و اصولیون، با لحاظ تفکیک بین ضدّ عام و ضدّ خاصّ اظهار نظر شده و از آنجا که بطلان قول به عینیت و همچنین دلالت تضمّنی که ظاهراً در مورد ضدّ خاصّ مطرح نشده و تنها در باره ضدّ عامّ مطرح شده اند؛ واضح است، لذا در هر یک از ضدّ عامّ و ضدّ خاصّ، محور اختلاف، دلالت التزامی امر به شیء بر نهی از ضدّ عام و یا ضدّ خاصّ قرار داده شده است و علی التحقیق، همانطوری که بعضی اصولیون نیز تصریح نموده اند، باید محور بحث و نزاع، حکم عقل به ملازمه و یا عدم ملازمه قرار داده شود؛

و از آنجا که در باره هر کدام از ضدّ عام و ضدّ خاصّ، دو نظریه اساسی وجود دارد: یکی عدم انفکاک امر به شیء از نهی از ضدّ آن و دیگری انفکاک امر به شیء از نهی از ضدّ آن، و از طرفی هم فقهاء و اصولیون متأخّر، با لحاظ تفکیک میان ضدّ عامّ و ضدّ خاصّ، اظهار نظر نموده اند، لذا شایسته آن است که به جهت روشن شدن تمام زوایای بحث، تحقیق مطلب در ما نحن فیه و بیان اقوال متأخرین و نقد و بررسی آنها، در دو مقام مستقلّ از یکدیگر یعنی مقام ضدّ خاصّ و مقام ضدّ عامّ پی گیری شود.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

۱- ایشان در الاحکام، جلد ۲، صفحه ۱۷۰، پس از بیان قول مذکور می گوید: «و هو آخر ما اختاره القاضی فی آخر اقواله».

۲- ایشان در الاحکام، جلد ۲، صفحه ۱۷۱، پس از آنکه می گوید «و اما المعتزلة فالامر عندهم نفس صیغة "افعل" و قد اتفقوا علی انّ عین صیغة "افعل" لا تكون نهیاً؛ لأنّ صیغة النهی "لا تفعل" و لیس احدهما عین الاخری و انما اختلفوا فی انّ الامر بالشیء هل یكون نهیاً عن اضداده من جهة المعنی»، در ادامه می گوید: «فذهب القدماء من مشایخ المعتزلة الی منعه و من المعتزلة من صار الیه کالعاضی و ابی الحسین البصری».

۳- مختصر التذکرة باصول الفقه، صفحه ۳۱

۴- العدة فی اصول الفقه، جلد ۱، صفحه ۱۹۷

۵- ایشان در الاحکام، جلد ۲، صفحه ۱۷۱، در مقام بیان اقوال معتزله می گوید: «و منهم من فصل بین امر الايجاب و النذب و حکم بانّ امر الايجاب یكون نهیاً عن اضداده و مقبّحاً لها، لکونه مانعاً من فعل الواجب، بخلاف المندوب».